

اشوب بکله و فغان و حمله باز اشيان قوش بوايي اشياندم استيب بمعنى است
يان زحمت و لرزه اشگاه قدمگاه اشگاه ام اشيد حوی که حوی مایه بشیر ل
عربیدر آغاز اسم مصدر در اصلند معناسند و صیغه امر در بعضی کتب
ده صفت دخی استعمال و لغوی و غیر یعنی لغوی معناسند آغاز و بقیان
صرفی و استر و مشین بولفت هم براید هم زو معید اید روایت اولی
آغاز ایستد نشایین و صیغه امر و وصف ترکیبده آغاز و یکجا غلی است
لغوی مشین آغاز کسه اگردان کنی آغاز لغوی آغاز ضرب و ضرب
معناسند یعنی براند بران اینی و کورتک اغر بریون یعنی قور یعنی علی که
در بنده اولور و در مکی و بوکال دایره می اشتمد بریله فارشی و بانجود
صودن لغوی بنسند اید اصلشان بنسند افند طلو بر معناسند لغوی
افوشن و لغوی بنسند لغوی اسم مصدر در فوجان و نوجا قلمی و قوی
و در فوجان بنسند و تخمیل رسته سی عمل کور قوی یعنی اید بنفش اسم مصدر و
وصف ترکیبی استعمال اولور چشم عمل دیو لغوی بنفش ترکیبی که کند شهر یاری
حکم شکار سوی کور و بنجیم بنجیم لغوی اصلشان بوزین بندر اسم
اوی بنده کنه شاه نویل پشانی معناسند اذاب کنش اذاب برست
کونیک چچی و عجب کلیدی کلیدی جوا صغیر را فقا بگاه جو شقایق اذاب
ایریق و متاره که مطهر دن غلطدر انا و هم دیو اوله مابینده مباد
و ارد را فقا فقا قوزی قولا غنی تک کلینک صفتد و سید بعضی بنسند ده افا
قبا و بعضنده افا قبا و قبا اولش اذت دیو و حوی طو لغوی اذت عجب و
برادر زاده و خواهر زاده اذت بنسند الفک صغیر اذت لغوی اذت برادر بود
اذت بنسند اسم مصدر در بر اولش معناسند اذت بره کان بره فغان
افزین دعاه خیر و تخمیل و وصف ترکیبی دخی استعمال اولور همان این
اما لغت خورزم ده محردم و بزیرک معناسند آغاز اید لرافند کالو

که اینجند و اسبابی قوی لرافوش بریو خود ارسالن با قبلون کار لبق و زلف
منتری کام سمار و غی منقو کاه خیر در آنج بوز جیلر چکل که آنکله بوز
چکر است کتی مد از ساحل مغرب بکنند با چکلش از سر قدرت
بج زحمت آنج کتند حکم بغلش دیکدر آنج منیو طوله برسی بوزی و
خوان کتی هر چه خواهی ابا و فلید و حلوا و آنج اکره یعنی و اخور اصطل
معناسند آنج یعنی بوز جیلر و کتی جیلر چکلای گوش بر قوی بنسند یعنی لغوی
اکد کاه لفظندن تخفیف لغوی بنسند اید معناسند کلون کلسانی کجا ایج
عصب یعنی شکو و بغر سق این بصدق ایج و هر بنسند که اکره بنسند طوله و لو
اکا این دیو لرا این باین بصدق ایج ال معروف زانکر نو کیده دخی استعمال
اولور و قابلت و حمله و بوجه و بولم سالم که سراب دیو و خاندان و جو
بیله و بریق و رنگ یار و قوی و بنی و رنگ و حیا غریق و اکله و خورزم لغتده
بنشان یار شاهد دیو لرا و خاندان معناسند ال اولون لفظندن صغیر امر و
وصف ترکیبی در ال له یعنی ال له اکره صوغان بوايي و سایه و بنو حلقه سی
ال مدله و صغیر اود با لکی نو کیده و استعمال اولور ال یعنی اولون لفظند
اسم مصدر در بولش معناسند الب لغت ترکیبده ببلواند دیو لرا ال معنا
لغت خورزمه بنشان یار شاهیدر کابی بوز هر غز نایب منصور و نصیباید
ال معنا است از سلطان در بیابا کل و واج و حیا معناسند در الحیح طبع و
کتاب محتی ده بوا کتی لغت الف که مسر کور مشدر یاز و مزاج معناسند ال
و جاسرین معناسند بکی کوم بنسند بران الو توه بوزم جنک چه ساد
چد کنی باین زغار الکت مزاجا همچون رطب لدم و جوهر و غش بریابی
همچون شنید بر لغوی و جو بیلستد لغوی الکت لغوی یعنی بکلونید که لغوی
لر بوز سور لرافند دیو لرا بوزی و در کار است با اهرتد کلونید
ساکد و بخوبان از نزن لغوی الکت بزه و مستقت الفندال و ملبز بچیز